

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: آنتونیو گرامشی
برگردان از: آمادور نویدی
۰۲ فبروری ۲۰۱۷

از بی تفاوتی متنفرم



آنتونیو گرامشی

من از بی تفاوتی بیزارم، و بر این باورم که زندگی یعنی موضع گرفتن و جهت‌دار بودن. کسانی که واقعاً زندگی می‌کنند، نمی‌توانند که یک شهروند و یک پارتیزان نباشند. بی تفاوتی و بی توجهی، طفیلی‌گری و کژراهی‌ست، نه زندگی. به همین دلیل‌ست که از بی تفاوتی اکراه دارم.

بی تفاوتی جسم بی حرکت و فاقد ارزش تاریخی‌ست. بی تفاوتی با قدرت زیاد در تاریخ عمل می‌کند. بی تفاوتی منفعلانه عمل می‌کند، اما عمل می‌کند. این سرنوشتی است، که نمی‌شود رویش حساب کرد. بی تفاوتی برنامه‌ها را پیچیده می‌کند و طرح‌هایی را تخریب می‌کند که به بهترین وجهی طراحی شده‌اند. بی تفاوتی مواد خامی‌ست که هوش و نکاوت را نابود می‌سازد. این چیزی‌ست که اتفاق می‌افتد، ضرری‌ست که بر روی شانه همه سنگینی می‌کند. بی تفاوتی بدین جهت اتفاق می‌افتد که توده بشری فاقد اراده است؛ به قوانینی اجازه می‌دهد ترویج شوند که تنها با شورش لغو می‌شوند و انسان‌هایی باقی می‌مانند که تنها با شورش قادر به سرنوشتی می‌شوند و به قدرت می‌رسند.

توده بدین جهت که لاپالایی و مسامحه کارست، قوانین را نادیده می‌گیرد و سپس به نظر می‌رسد که شبیه محصول سرنوشتی‌ست که بر هر چیزی و هر کسی فرمان‌فروائی می‌کند: کسی که راضی‌ست و کسی که مخالف‌ست؛ کسی که می‌داند و همچنین کسی که نمی‌داند؛ فعال و همچنین بی تفاوت. برخی از روی تقوا و دین‌داری ناله و شکایت می‌کنند،

دیگران و قیجانه ناسزا می‌گویند، اما هیچ‌کس، یا فقط عده قلیلی از خودشان می‌پرسند: اگر من تلاش کرده بودم که اراده خودم را تحمیل کنم، آیا این اتفاق می‌افتاد؟

من نیز بدین خاطر از بی‌تفاوتی بیزارم که: آه و ناله بی‌پایان آن‌هایی که بی‌گناهند مرا آزار می‌دهد. من هر یک را مسئول می‌دانم: چگونه آنها با تکلیفی که زندگی داده است و هر روزه به آن‌ها می‌دهد دست و پنجه نرم می‌کنند، آنها چه کرده اند، و به ویژه، چه نکرده اند؟ و من احساس می‌کنم حق دارم که سنگدل باشم و دل‌سوزی خود را برباد ندهم، اشک‌هایم را با آن‌ها به اشتراک نگذارم. من یک پارتیزان هستم، من زنده ام و احساس می‌کنم نبض فعالیت آینده شهر کسانی که در کنار من ساخته می‌شود در وجدان آنها زنده است. و در آن، زنجیره اجتماعی در خدمت اقلیتی نیست؛ و هر چیزی که در آن اتفاق می‌افتد به دلیل شانس، یا محصول سرنوشت نیست، بلکه کار هوشمند شهروندان است. هیچ‌کسی در آن از دریچه فداکاری و فاضلاب عده قلیلی نگاه نمی‌کند. زنده ام، من یک پارتیزان هستم. به همین دلیل است که از آن‌هایی که جهت‌دار نیستند بیزارم، من از بی‌تفاوتی متنفرم.

بی‌تفاوتی در واقع انگیزه اصلی تاریخ است. اما در یک مضمون منفی. چیزی است که می‌گذرد، می‌خواهد بد باشد که هرکسی را پریشان می‌کند، و یا شاید خوب که با یک اقدام دلاورانه کلی می‌آید، و به اندازه زیادی به دلیل ابتکار چند فعال نیست، مانند بی‌تفاوتی، و غیبت بسیاری. چیزی که می‌گذرد به اندازه زیادی به دلیل چند نفر نیست که می‌خواهند این اتفاق بیفتد، مانند توده شهروندانی که از مسؤلیت خود چشم پوشیده اند و می‌گذارند چیزها همان‌طور به حال خود رها باشند. آن‌ها می‌گذارند که گره‌ها به گونه ای کور شوند که پس از مدتی تنها یک شمشیر قادر است آن را ببرد؛ آن‌ها اجازه می‌دهند انسان‌هایی به قدرت برسند که تنها در زمانی با یک شورش سرنگون خواهند شد. مرگ و میری که به نظر می‌رسد بر تاریخ تسلط یافته است دقیقاً ظاهر گمراه کننده این بی‌تفاوتی، از این غیبت است. رویدادها در خارج از صحنه و پنهانی ایجاد شده اند؛ کنترل نشده تار و پود زندگی جمعی را می‌بافد – و توده‌ها بی‌خبر و ناآگاهند. سرنوشت یک عصر به نفع افق‌های باریک در جهت پایان فوری یک گروه کوچک فعال دست‌کاری شده اند – و توده شهروندانی که چیزی نمی‌دانند.

اما در نهایت، این رویدادهایی که ایجاد شده اند، آشکار می‌گردند؛ بافت تاروپود پنهانی به پایان رسیده است و سپس به نظر می‌رسد که مرگ و میر، هر چیز و هر کسی را در هم می‌شکند و تحت الشعاع قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که تاریخ چیزی نیست مگر یک پدیده طبیعی بی‌کران، یک زلزله، که ما همه قربانی اش هستیم، هر دو آن‌هایی که خواستند این اتفاق بیفتد و همچنین آن‌هایی که نمی‌خواستند، آن‌هایی که می‌دانستند این اتفاق می‌افتد و آن‌هایی که نمی‌دانستند، آن‌هایی که فعالند و آن‌هایی که بی‌تفاوتند. و سپس این بی‌تفاوت‌ها هستند که عصبانی می‌شوند، و کسانی که مایلند خودشان را از عواقب جدا کنند، کسانی که می‌خواهند شناخته شوند که این را نیز نمی‌خواستند و بنابراین، هیچ مسؤلیتی را قبول نمی‌کنند. و در حالی که برخی به طور رقت بار آه و ناله می‌کنند، و برخی دیگر وقیحانه فریاد می‌زنند، عده قلیلی، در صورتی که وجود داشته باشند، از خودشان این سؤال را می‌پرسند: اگر من به عنوان یک انسان به وظیفه خود عمل کرده بودم، اگر من به دنبال آن بودم که صدایم شنیده شود، و اراده ام تحمیل گردد، آیا آن چیزی که اتفاق افتاد هرگز رخ می‌داد؟ اما عده قلیلی، در صورتی که وجود داشته باشند، بی‌تفاوتی خودشان را مقصر می‌دانند – شک گرائی خودشان، شکست خودشان را جهت حمایت مالی و معنوی دادن به آن گروه‌های سیاسی و اقتصادی می‌بینند که تلاش می‌کردند از یک شر خاص جلوگیری نمایند و یا خیر خاصی را ترویج نمایند. در عوض، چنین مردمی ترجیح می‌دهند از شکست ایده‌ها، از فروپاشی قطعی برنامه‌ها، و دیگر تعارفات حرف بزنند. آنها به بی‌تفاوتی و تردیدهای خود ادامه می‌دهند.

اوت ۱۹۱۶.

درباره نویسنده:

آنتونیو گرامشی، نظریه پرداز و سیاستمدار مارکسیست ایتالیایی، در ۲۲ جنوری سال ۱۸۹۱ در آلیس در استان کاکلیاری، ساردینا متولد شد. او در سال ۱۹۳۷ در رم درگذشت.

برگردانده شده از:

Antonio Gramsci - I hate the indifferent

https://communismgr.blogspot.com.au/2017/01/antonio-gramsci-i-hate-indifferent_23.html